جناب

**استاد اسمعيل**

**هو اللّه**

و از جملهء نفوس مبارکه روح المخلصين له الفدا جناب استاد اسمعيل معمار است \* اين مرد خدا در طهران معمار باشی امين الدّوله فرّخ خان بود و در نهايت عزّت و اعتبار بود و بخوشی و کامرانی و عزّت و احترام زندگانی مينمود \* اين شخص نورانی سر گشته و سودائی شد و مفتون و شيدائی گشت عشق الهی چنان نائره ئی افروخت که پرده و حجاب بسوخت و گريبان بمحبّت جانان بدريد و در طهران مشهور برکن بهائيان شد \* امين الدّوله در بدايت بسيار حمايت کرد ولی در اواخر او را احضار نموده گفت استاد در نزد من بسيار عزيزی و تا توانستم ترا حمايت و محافظت کردم ولی شاه از حقيقت حال تو آگاه گشته و ميدانی که چه قدر غضوب و خونخوار است ميترسم که بغتةً ترا بدار زند لهذا خوشتر آنکه از اين ديار يديار ديگر سفر نمائيد و از اين خطر برهيد \* حضرت استاد با نهايت فرح و مسرّت کار و بار را بگذاشت و از اموال و منال چشم پوشيد و عازم عراق گشت ولی در غايت افلاس ايّامی بسر ميبرد \* حرمی تازه داشت و تعلّقی بی‌اندازه مادر زن بعراق آمد و بدسائس و حيله‌های چند دختر خويش را بعنوان موقّت باجازه استاد بطهران برد بورود کرمانشاه نزد مجتهد رفت که داماد من از دين بر گشته لهذا دختر من بر او حرام است \* باری، مجتهد طلاق داده و از برای ديگری نکاح نمود \* اين خبر چون ببغداد رسيد اين شخص مؤمن صادق بخنديد و گفت الحمد للّه که در سبيل الهی از برای من هيچ چيز باقی نماند حتّی حرم رفت و باين جانفشانی و پاک بازی موفّق شدم \*

باری، چون جمال قدم و اسم اعظم روحی له الفدا از بغداد حرکت بروميلی فرمودند احبّای الهی در بغداد ماندند بعد اهالی بغداد بر احباب قيام کردند و آن مظلومانرا باسيری بموصل فرستادند \* اين استاد جليل با وجود پيری و ناتوانی پياده بی زاد و توشه جبال و بيابان و تلال و درّه قطع نموده و بسجن اعظم وصول يافت \* وقتی جمال مبارک از برای او اين غزل ملّای رومی را مرقوم فرمودند که جناب استاد توجّه بنقطه اولی و حضرت اعلی نمايد و اين نغمه را بآهنگ خوش بسرايد لهذا شبهای تار و تاريک طی مسافت مينمود و اين غزل را تغنّی ميکرد:

 )ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی

 و اندر همه عالم مشهور بشيدائی )

 )در نامه مجنونان از نام من آغازند

 زين پيش اگر بودم سر دفتر دانائی )

 )ای باده فروش من سرمايه جوش من

 ای از تو خروش من من نايم و تو نائی )

 )گر زندگيم خواهی در من نفسی در دم

 من مرده صد ساله تو جان مسيحائی )

 )اول تو و آخرتو ظاهر تو و باطن تو

 مستور ز هر چشمی در عين هويدائی )

باری، اين مرغ بال و پر شکسته باين آهنگ بديع مشغول، آهنگ کوی مقصود نمود خفيًّا بقشله وارد گشت ولی خسته و ناتوان \* ايّامی چند بشرف لقا فائز بود بعد مأمور بسکنی در حيفا شد و خود را بحيفا رسانيد نه منزلی نه مأوائی نه لانه ئی و نه کاشانه ئی و نه آبی و نه دانه ئی \* در مغاره ئی خارج شهر منزل نمود و مجموعه صغيری تهيّه و تدارک کرد چند انگشتر خزف و انگشتانه و سنجاق و غيره در آن گذاشت و از صبح تا ظهر ميگشت يک روز بيست پاره يک روز سی پاره روز پر مداخلش چهل پاره بوده رجوع بمغاره ميکرد و به لقمهء نانی قناعت مينمود و بتسبيح و تقديس ربّ ودود ميپرداخت \* هر دم شکرانه بر زبان ميراند که الحمد للّه باين موهبت عظمی فائز شدم و از دوست و آشنا بيگانه گشتم و در اين مغاره لانه و آشيانه نمودم و از خريداران يوسف الهی شمرده شدم چه نعمتی است اعظم از اين \*

باری، در اين حالت صعود نمود و از لسان مبارک بکرّات و مرّات در حقّ او رضايت مسموع گشت مشمول الطاف بود و منظور نظر کبريا \* عليه التّحيّة و الثّناء و عليه البهاء الابهی \*